

در سوگ دوست، همکار و هم‌رزم اندیشه و رزم مهرداد مشایخی

مهرداد درویش پور



دقایقی از مرگ مهرداد نگذشته بود که از آن خبر یافتم. دوشب پیش از آن از همسرش خبر گرفتم که مهرداد توانی برای سخن گفتن ندارد و دریغ آخرین گفتگو با او که در این اواخر برای آن سخت تلاش کردم بر دلم ماند. می‌خواستم از زبان خودش بپرسم که به چه می‌اندیشد. روحیه اش چگونه است؟ با چه احساسی به بیدادگری طعبیت و زمانه مینگرد؟ آرزوی های بی پاسخش را از که طلب باید کرد؟

زمانی که آخرین بار با او سخن گفتم از عمل جراحی راضی و بر چیرگی اش بر سرطان سخت امیدوار بود. در آن موقع بیشتر از ضرورت همکاری های گسترده تر جمهوری خواهان با یکدیگر سخن گفتیم. مدتی از او بی خبر ماندم و نگران شدم. این اواخر بیشتر از طریق دوستان مشترکمان خبر یافتم که حالش رو به وخامت رفته است. دیدن عکس آخرین مصاحبه اش نیز تکانم داد. از مادرش، همسرش و دوستانش که در منزل مراقب جان و روان او بودند حالش را جستجو کردم و پی در پی پاسخ های ناگوار واحدی را شنیدم. چه میتوانستم بگویم؟ جز امید ناباورانه به معجزه و آرزوی بردباری برای نزدیکانش؟ و یا با تلخی نگریستن به هم سرنوشتی نسلی که مجال نیافت رویای دیرینش را به چشم ببیند؟ گویی با رفتن مهرداد پاره ای از وجودمان گسسته شد. بالاخره مرگ فراقی در دوستی بیست و اندی ساله امان که با فراز و نشیب های بسیار همراه بود ایجاد کرد. مهرداد را نخستین بار از طریق نوشته های پر بارش در نشریه کنکاش شناختم و دوستی امان که همزمان با همکاری من با کنکاش آغاز شده بود پیوندی جاودانه یافت. علاوه بر آن حضور مشترکمان در کنفرانس های علمی، فرهنگي در واشنگتن و دیگر شهرهای آمریکا و کانادا، همکاری های آکادمیکان را رونق بخش دوستی امان ساخت و آنرا آبیاری کرد. حتی مجال آنرا یافتم که به عنوان میهمان در کلاس های درسش در واشنگتن حضور یابم و لذت شاگردانش از درهم آمیختگی روحیه شاد و طنزهای استاد با نغزگویی هایش در جامعه شناسی سیاسی را به چشم ببینم. نزدیکی های فکری امان که در آغاز عصر اصلاحات با خلل روبرو شد، با رویکرد همزمان مان به ضرورت پی ریزی بدیل جمهوری خواهی جانی دوباره گرفت و هر دو در پایه ریزی

آن سهم شدیم. هرچند سرانجام از دو سکوی متفاوت سر درآوردیم. گاه در حوزه سیاست خوانشی متفاوت می یافتیم. اما زیربنای دوستی امان محکمر از آن بود که سایه روشن های سیاست در آن خللی وارد سازد. وانگهی نمیتوانم انکار کنم در حوزه سیاست نیز افق های فکری من به او نزدیکتر از هر کس دیگر در اتحاد و سازمان جمهوری خواهان ایران بود. برآستی نوشته ای از مهرداد را سراغ ندارم که برایم نکته ای آموزنده در بر نداشته باشد. سخنی از او به یاد ندارم که حتی آنجا که هم نظر نبودیم درنگ را جایز نکرده باشد. از نظر من با مرگ دکتر مهرداد مشایخی نه تنها جامعه جامعه شناسان ایرانی یکی از چهره های ارزشمند خود را از دست داد، بلکه به ویژه جامعه سیاسی و جمهوری خواه ایران نیز یکی از برجسته ترین چهره های خود را از دست داد. با حوله ای که در آخرین دیدارمان در استکهلم به همراه همسر مهربانش برایم هدیه آورده بود، اشک هایم را پاک میکنم و افسوس میخورم که چه زود از میانمان رفت. تف به این بی عدالتی. گرچه پرباری زندگی اش حضور معنوی اش را جاودانه ساخته است. بیائید به پاس فعالیت های بیکران و ارزنده دکتر مهرداد مشایخی، به پاس ردپای نیرومندش در حوزه اندیشه و عمل سیاسی و اجتماعی و به پاس دوستیهای صمیمانه اش، برخیزیم و به احترامش سلامی دوباره به زندگی کنیم. در سوگ از دست رفتن مهرداد با یار و همسر گرامی اش، پدر و مادر، برادر و دیگر خویشاوندانش، دوستان، همزمان و علاقه مندانش همدردم. جایز سبز و یادش جاودانه باد!